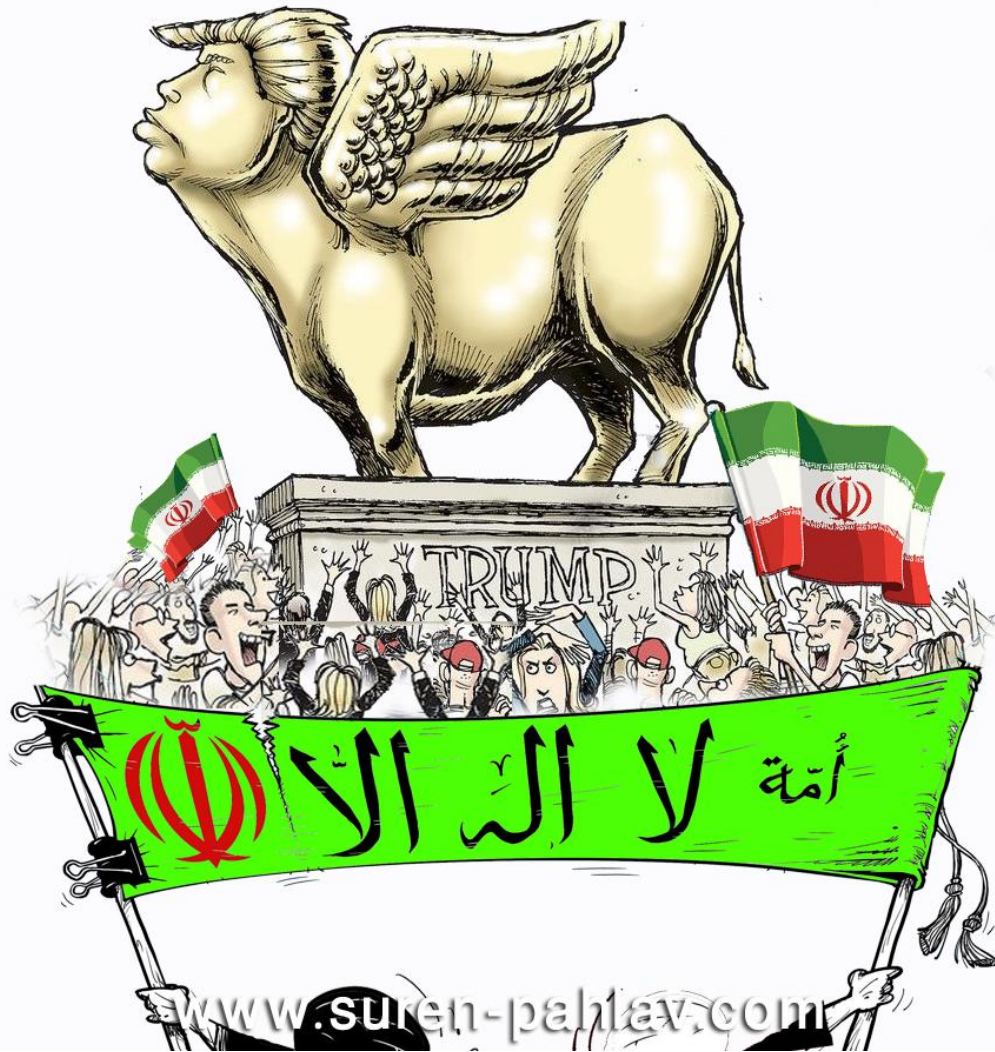


رواج فرهنگ بیگانه پرستی و خودخواری بینی



در سراسر تاریخ ایران همیشه هم آریوبرزنها داشته‌ایم و هم چوپانهای که راه را به ارتش مقدونی نشان داد داشته‌ایم؛ هم بابکهای خرم‌دین داشته‌ایم، و هم افشینهای خاندان هم رئیسعلی دلواریها داشته‌ایم و غلامحسینخان تنگیها داشته‌ایم که با دریافت پول از انگلیسیها از پشت سر گلوله‌های در سر رئیسعلی خالی نمود؛ هم رضاشاهها داشته‌ایم و هم ارتش‌تبان ایرانفروش [خائن به ایران] که در زمان پایداری در برابر دشمنان روس و انگلیس تسلیم شدند؛ هم محمدرضاشاهها داشته‌ایم و هم حسین فردوستها، ولی تاکنون بهاندازه‌های که امروز در کشورمان و به‌ویژه در میان ایرانیان برونمرز میهنفروش [وطنفروش] و ایرانفروش داریم، در سراسر تاریخ ایران نداشته‌ایم. علت اصلی چنین افزایشی نخست بهخاطر سیاستهای ایرانستیزانه رژیم اسلامی بوده است که در تلاش در نابودی "هویت ایرانی" و جایگزینسازی آن با "امت اسلامی/عربی" قشری ساخته است نه ایرانی است و نه بیگانه. افزون بر آن، شمار بالایی از ایرانیان برونمرز در خانواده‌هایی زاده و رشد کرده‌اند که عاری از سواد فرهنگی بوده‌اند، از آنروی پس از خروج از ایران و اسکان در کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا، نادانسته دچار عقده‌های خودخواری شده و تلاش برای آنکه خود را همانند کشورهای مهمان در آورند، روی به آمریکایی‌پرستی و یهودی‌پرستی روی آورده‌اند. در نتیجه امروز قشر بیگانه‌پرستی ساخته شده است که بایستی آن را "امت غربی‌زده"، "امت آمریکایی" و "امت صهیونیستی" نامگذاری کرد.

رژیم جمهوری ایرانستیز و ایرانفروش روضه‌خوانان

جمهوری اسلامی از روز نخستین بنیانگذاری یکی از سیاست‌های زیربنایی که اتخاذ نمود، نابودسازی هویت ایرانی بوده است تا بجایش یک هویت عاریه عربی-اسلامی را بر تن ایرانیان کرده و "ملت ایران" را مبدل به یک "ملت جعلی اسلامی/انقلابی" سازد. ولی چون روضه‌خوانان و اراذل و اوباش غوغاسالار مذهبی برای اجرای این سیاست، زبانی بجز خشونت و زور نمی‌دانستند (و هنوز هم نمی‌دانند)، نه تنها برای رژیم نتیجه معکوس در بر داشته است، بلکه بخش قابل توجهی از ملت ایران را، بی‌وزنه آنانی که در خانواده‌هایی که از دید فرهنگی و سواد در سطح بالایی قرار ندارند، بی‌هویت و از خویشاوار ساخته است.



بهترین نمونه این بی هویتی ملی، بجز پدیدار شدن قوم گرایی، ایل گرایی و قبیله گری در ایران، نیز رواج "فرهنگ بیگانه پرستی" [۱] به همراه "فرهنگ خودخواری" [۲] است، که نه تنها این عده به بیگانگان به چشم رهااننده و منجی خود می نگردند، بلکه آنان را در جایگاهی برتر از هم میهنان خود قرار می دهند. به جرأت می توان گفت در تاریخ چندین هزارساله ایران (بجز زمان قاجارها)، بیگانه پرستی در ایران به چنین گستردگی تاکنون پیشینه ای نداشته است. این فرهنگ بیگانه پرستی، هم در میان نظام و هوادارنش که عاشق و سینه چاک تازیان (سوری و یمنی و فلسطینی و لبنانی) و روس ها (پوتین الهی ها) هستند نهادینه شده است - و هم در میان مخالفین براندازش که اکثریت عاشق و سینه چاک غرب و ذوب بیت ترامپ (ترامپ الهی ها) شده اند. نیز با مطالعه آپندین ساله بر رفتار هر دو گروه (چه پوتین الهی ها و ترامپ الهی ها) بویژه در رسانه های اجتماعی بیدرتک مشخص و آشکار می گردد که هر دو گروه زاده و زاننده قشر مذهبی و بیسواد ایران می باشند (بویژه آنکه هر دو گروه دارای ادبیاتی همانند یکدیگرند و بدون استثناء واژه های زشت و سخی را در گفتگوها و نوشتارهای خود بکار می برند)؛ - ولی بر عکس آنها، فرهنگ "بیگانه پرستی" و "خودخواری" در قشر تحصیلکرده و روشنفکر جامعه و آنانی که در خانواده های فرهنگی و یا بگفته عوام "خانواده های استخواندار" زاده و رشد و نمو کرده اند، بندرت دیده می شود.

باری، یکی از بزرگترین خطرات فرهنگ بیگانه پرستی و "فرهنگ خودخواری" برای کشور ما، پدیدار شدن یک قشر دائمی "ایرانفروش و میهنفروش" است. این قشر، حتا اگر هم خود را ایران دوست پنداشته و دم از ایران دوستی زند، چون از سواد، عقل (نیروی اندیشیدن)، خرد (حکمت) و شعور بالایی برخوردار نیستند، به آسانی قابلیت آن را دارند تا از سوی بیگانگان خریداری شده و مبدل به مزدور بیگانه شوند.

در هر روی، حتا اگر همین درنگ، نظام استبداد مذهبی روضه خوانان در ایران سرنگون شود و یک نظام ملی بر سر کار آید، شوربختانه "دست کم پنجاه سال" [۳] بدرازا خواهد کشید تا با فرهنگ سازی و تلاش های خستگی ناپذیرانه ملی، اثرات مخرب و نابودگر این رژیم ایران ستیز، "هویت نابودساز" و "تفرقه و جدایی ساز" را از جامعه ایرانی زدوده و هویت ملی را باری دیگر زنده و در جامعه نهادینه کنیم. شوربختانه، دوران "فراسرنگونی" کاری بسی دشوارتر از دوره "سرنگونی" رژیم روضه خوانان خواهد بود.

در پایان بایستی گفته ای از جورج واشینگتن که "بیگانه پرستی" را معضلی بر سر راه استقلال آمریکا از بریتانیا و پیشرفت آن کشور شناخته بود [۴] ارائه شود، که شرح حال امروز ایران اسلامزده می باشد (برگردان آزاد به پارسی):

"همچنین، دلستگی پرشور یک ملت به ملت دیگر، انواع گوناگونی از پیامدهای زیانبار را پدید میآورد. همدلی با ملت مورد علاقه، با تسهیل توهم وجود منافع مشترک خیالی در مواردی که در واقع هیچ منفعت مشترکی وجود ندارد، و با القای دشمنیهای آن ملت به این ملت، اولی را به مشارکت در منازعات و جنگهای دومی، بیآنکه انگیزه یا توجیهی کافی در میان باشد، میکشاند. این امر همچنین به اعطای امتیازاتی به ملت مورد علاقه میانجامد که از دیگران دریغ شده است؛ امری که بهطور مضاعف به ملت امتیازدهنده آسیب میزند: از یکسو با واگذاری نابجای آنچه میبایست حفظ میشد، و از سوی دیگر با برانگیختن حسادت، سوءنیت، و گرایش به تلافی در میان طرفهایی که از امتیازات برابر محروم ماندهاند.

افزون بر این، چنین دلستگیای به شهروندان جاهطلب، فاسد، یا فریبخورده (که خود را وقف ملت مورد علاقه میکنند)

امکان میدهد تا منافع کشور خود را خیانت کنند یا به مسلخ ببرند، بیآنکه با نکوهش روبرو شوند، و گاه حتی با استقبال عمومی؛ چرا که با ظاهرسازی احساس وظیفهای فضیلتمندانه، احترام ستودنی به افکار عمومی، یا شور پسندیده برای خیر عمومی، اطاعتهای پست یا ابلهانهای را که از جاهطلبی، فساد، یا سادهلوحی برمیخیزد، زرانود میسازند.

چنین دل بستگیهایی، بهمثابه مجاری نفوذ بیگانه در بیشمار اشکال، برای میهندوست حقیقتاً آگاه و مستقل، بهویژه هراسانگیزند. چه فرصتهای فراوانی را برای دستکاری در دستبندیهای داخلی، بهکارگیری فنون اغوا، گمراهسازی افکار عمومی، و اثرگذاری یا مرعوبسازی شوراهای عمومی فراهم میآورند. چنین دل بستگیای از سوی ملتی کوچک یا ضعیف نسبت به ملتی بزرگ و نیرومند، اولی را محکوم میسازد که به ماهواره دومی بدل شود.

شاپور سورنپهلو

روز ارد از ماه تیر ۳۷۵۴ بهدینی

۱۲ ژوئیه ۲۰۱۶ ترسایی

به روز رسانی:

روز تیر از ماه تیر سال ۳۷۵۶ بهدینی

۳۱ ژوئیه ۲۰۱۸ ترسای

بازبردها [منابع] و فرامودها [توضیحات]:

۱ - فرهنگ های "بیگانه پرستی" (Xenophily) و "خودخواری" از زمان قاجارها در ایران رواج یافته است که با روی کار آمدن رضاشاه و زنده سازی هویت ملی تا حد بالایی کاهش یافت که این کاهش یافتن تا سال ۵۷ ادامه داشت، ولی با بقدرت رساندن رژیم اسلامی بدست بیگانگان، هر چه که رضاشاه بافته بود را روضه خوانان رشته کرده و ایران و ایرانی را باری دیگر بدوران قاجارها بازگرداندند!

۲ - واژه و مبحث "Cringe Cultural" در دهه ۵۰ میلادی توسط Phillips Angell Arthur، مردمشناس استرالیایی ساخته و مطرح ساخته شده است که این نگارنده آن را به پارسی، "فرهنگ خودخواری" برگردان کرده است. شوربختانه در این مبحث در ایران ناشناخته و مورد کنکاش و گفتگو قرار نگرفته است و این نگارنده نخستین کسی است که بدان پرداخته و امیدوارم روزی باب بحث و گفتگو در این مورد این پدیده مخرب اجتماعی در ایران باز شود. بپر روی، کشورها و جوامعی به فرهنگ خودخواری "مبتلا می شوند که در گذشته یا در حال در زیر استعمار بسر برده و فرهنگ غالب را برتر از فرهنگ خود می پندارند. ایران با آنکه در تاریخ معاصر (از مان قاجاریه) همواره مورد استثمار قرار گرفته است، ولی هرگز مستعمره کشور بیگانه ای نبوده است. ولی رخنه این فرهنگ مخرب در ایران اسلامی، نتیجه سیاست های ایرانستیزانه و ضد ملی جمهوری اسلامی و زنده کردن فرهنگ شنزارهای نجد و حجاز در ایران بوده است، که ملت ایران را بسوی غرب سوق داده و فرهنگ "خودخواری" را در میان بخش قابل ملاحظه ای از جامعه ایران پدیدار ساخته است.

آمیزش این دو فرهنگ را در می توان در بوسیدن دست ملکه ویکتوریا توسط ناصرالدین خان قاجار و سلفی نمایندگان مجلس رژیم اسلامی با موگرینی نمونه آورد! نیز بهترین راه برای شناسایی این قشر، یورش شبانه روزی این عده به هویت ایرانی، خواری دستاوردهای فرهنگ و تاریخی ایرانیان و بزرگ جلوه دادن فرهنگ بیگانه و کاسه داغ تر از آش شدن (از جمله تلاش و کوشش در برگزاری جشن های عربی همچون قربان و فطر و امثالهم - وغربی همچون والتاین و کریسمس و غیره) است! شگفت انگیز نیست که این عده در زمان پیاسازی جشن های بیگانه، به "فرهنگ شادی" در فرهنگ ایرانی اشاره می کنند، ولی حتی یکی از جشن های بزرگ ایرانی همچون مهرگان و سده را نه تنها جشن نمی گیرند، بلکه حتی نمی دانند در چه روزهایی برگزار می شوند.

۳ - برخی بر این باورند که چون رضاشاه بزرگ در طی ۱۶ سال هویت ملی را در ایران زنده ساخت، نیز یک نظام ملی باری دیگر می تواند چنان کار سترگی را انجام دهد. بزرگترین مشکلی که بر سر راه این مساله وجود دارد عدم درک و نسجیدن موقعیت زمانی از سوی این عده است! زمانی که رضاشاه ایران در از چنگال قجرها رها ساخت، بیش از ۹۰٪ جمعیت ایران حتی سواد خواندن و نوشتن را نداشته و اکثریت روستایی و کشاورز بودند. باسواد کردن یک جمعیت "نود درصدی" جاهل در گذشته با افکاری ساده و بی پیرایه، بسیار آسان تر از اصلاح یک جمعیت "نه درصدی" امروزی که اکثریت، هر کدامشان برای خود ادعای "همه چیز دان" بودن دارند، یا بگفته دنیل بورستین "بزرگترین دشمن دانش، جهالت نیست، بلکه توهم دانستن است". از آنرو، در زمان رضاشاه، برای امر جهل زدایی در ایران، یک سیاست و یک صدا حاکم بود و جهان خارج نمی توانست آن سیاست را آلوده و خنثی سازد، ولی امروز با پیشرفت فناوری و وجود اینترنت و از میان رفتن مرزهای فرهنگی و خبری، این امکان دیگر وجود ندارد که بدان آسانی فرهنگ سازی شود؛ بویژه آن که بنگاه های رسانه ایی ضد ایرانی همچون بی بی سی (ایت الله بی بی سی)، صدای آمریکا، رادیو فردا، رادیو اسرائیل و نیز تارنماهای ضد ایرانی و رسانه های اجتماعی بر افکار عمومی اثر داشته و با سیاست های سازنده و ملی گرایانه یک نظام ملی، با همه نیرو و سرمایه مبارزه خواهند کرد. البته برای این مهم دو راه وجود دارد: الف: قطع رابطه ایران با جهان خارج تا پس از "اصلاح مردم"، که نتیجه آن در این سده کاملاً روشن است و نتیجه ای همچون رژیم کنونی و کره شمالی را در بر خواهد داشت - و ب: با تلاش های خستگی ناپذیر نیروهای ملی، نه در تنها در امر فرهنگسازی، بلکه خنثی سازی سیاست های بیگانگان و دشمنان ایران و ایرانی. در هر روی، کاریست انجام شدنی، ولی نیابستی با خوش اندیشی و خودفربیی آن را دست کم گرفت.

۴ - So likewise, a passionate attachment of one nation for another produces a variety of evils. Sympathy for the favorite nation, facilitating the illusion of an imaginary common interest in cases where no real common interest exists, and infusing into one the enmities of the other, betrays the former into a

participation in the quarrels and wars of the latter without adequate inducement or justification. It leads also to concessions to the favorite nation of privileges denied to others which is apt doubly to injure the nation making the concessions; by unnecessarily parting with what ought to have been retained, and by exciting jealousy, ill-will, and a disposition to retaliate, in the parties from whom equal privileges are withheld. And it gives to ambitious, corrupted, or deluded citizens (who devote themselves to the favorite nation), facility to betray or sacrifice the interests of their own country, without odium, sometimes even with popularity; gilding, with the appearances of a virtuous sense of obligation, a commendable deference for public opinion, or a laudable zeal for public good, the base or foolish compliances of ambition, corruption, or infatuation. As avenues to foreign influence in innumerable ways, such attachments are particularly alarming to the truly enlightened and independent patriot. How many opportunities do they afford to tamper with domestic factions, to practice the arts of seduction, to mislead public opinion, to influence or awe the public councils. Such an attachment of a small or weak towards a great and powerful nation dooms the former to be the satellite of the latter.

<https://www.senate.gov/artandhistory/history/resources/pdf/WashFarewell.pdf>

* - فرامود در باره پوستر: در این پوستر، پرچم خرچنگ نشان رژیم روضه خوانان بکار رفته است، تا مبادا به پرچم ملی که پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان است، توهین شود. نیز مخالفین نظام که در زیر درفش شیر و خورشید بیگانه پرستی (ترامپ الهی ها) می کنند، در حقیقت در زیر پرچم رژیم بیگانه پرستی می کنند، زیرا که از تولیداتش می باشند.

